



۱۷ اسفند کجا بودی؟

صالح نجفی

تزیازدهم



هفده اسفند کجا بودی؟

صالح نجفی

یک .

تجمع زنان در هفدهم اسفند ۵۷؛ بازخوانی شعارهای مترقی تجمع زنان و تقابل آن‌ها با منظومه شعارهای معطوف به اسلامی کردن همه نهادها؛ آغاز ممیزی آرشيوها (سانسور تجمع زنان در تلویزیون)؛ فرعی قلمداد شدن مسئله حجاب (نه تنها نزد نیروهای همراه انقلاب اسلامی بلکه در گفتار نیروهای منتقد و مخالف جمهوری اسلامی): اولویت نداشتن مسئله حجاب اجباری.

در خیابان‌های شهرهای ایران، چپ و راست، زنانی می‌بینی که حجاب از سر برداشته‌اند. نه. اینان زنانی نیستند که این سال‌ها در فضاهای نیمه-عمومی بی‌حجاب می‌گشته‌اند. اینان زنانی نیستند که در گالری‌ها چنان گام برمی‌داشته‌اند که انگار به کشوری دیگر سفر کرده‌اند. اینان زنانی نیستند که لباس میهمانی پوشیده‌اند و فاصله‌ای کوتاه را در فضای عمومی می‌پیمایند تا پای در فضایی خصوصی بگذارند. اینان زنانی نیستند که این سال‌ها در رستوران‌ها و کافه‌های شیک بی‌حجاب می‌نشستند چرا که بنا به توافقی نانوشته بعضی مکان‌های عمومی را می‌توان فضاهایی (نیمه)خصوصی تلقی کرد. نه. زنانی که در این پاییز در خیابان‌های شهرهای ایران بی‌حجاب می‌گردند، زنانی که تنها تفاوت‌شان با چند ماه پیش این است که موی سرشان را نپوشانده‌اند، پیر و جوان، دانش‌آموز و دانشجو، نه به میهمانی می‌روند نه در فضاهای نیمه-خصوصی-نیمه‌عمومی قدم می‌زنند. در پاییز چهارصد و یک، چپ و راست، زنانی می‌بینی که حجاب از سر برداشته‌اند و چون از کنارشان می‌گذری و بی‌اختیار نگاهت به نگاه‌شان می‌افتد در دفتر چشم‌هاشان سؤالی نقش می‌بندد که درست نمی‌توانی آن را بخوانی و به این سان چون جوابی برایش نمی‌یابی می‌گذری اما بار آن سؤال روی دوش جانت سنگینی می‌کند تا صورت مسئله برایت روشن گردد. و این زمان می‌برد. شاید وقتش رسیده است که آن سؤال را (باز)خوانیم.

دختران و زنانی که این روزها بی‌حجاب در خیابان‌های شهر می‌گردند به‌ظاهر در مختصات زمان حال حضور دارند اما در حقیقت در فضایی گام برمی‌دارند که از تقاطع و تداخل گذشته‌ای (شاید دور) و آینده‌ای (شاید نزدیک) شکل گرفته است، در فضایی مرکب از زمستان انقلابی ناتمام و بهار دنیایی نو. این دختران و زنان چون به هم می‌رسند بی‌آنکه چیزی بر زبان آورند، با نفس حضورشان، از فردایی می‌گویند که در آن آدم‌ها در هوای آزادی دم می‌زنند. کسی نیست یا کسی را پروای آن نیست که به ایشان نهیب زند که «حجابت را درست کن» چرا که ایشان حجابی ندارند که بتوان درستش کرد. در هر میدانی احتمال حضور نیروهای «انتظامی» هست، احتمال حضور مردان مسلح و خودروهای بدهیتی که بنا است در دل این زنان آزاده هول افکند. کسی نمی‌داند باید به این زنان، به این دختران انقلاب، چه بگوید. اینان نامی ندارند، عضو حزبی نیستند، از کسی پول یا خط نگرفته‌اند، مشکل معیشت نیست که حجاب از سرشان برداشته است. اینان خودشان نیستند. یا نه، درست‌تر آن است که بگوییم با خودشان یکی نیستند. یا نه، باز درست‌تر آن است که بگوییم اینان جسم‌هایی هستند حامل شبح‌هایی که دیرزمانی است در خیابان‌های شهر پرسه می‌زده‌اند و جسم‌هایی می‌جُسته‌اند.

دختران و زنانی که این روزها و شب‌ها در خیابان‌های شهرها پرسه می‌زنند بیشتر وقت‌ها هیچ نمی‌گویند و چنان می‌نمایند که قراری دارند که هنوز از زمان و مکانش خبر ندارند. از کنار مردانی می‌گذرند که هر یک می‌تواند برادر-هم‌رمز-آشنایشان باشد. از کنار مردانی می‌گذرند که هر یک می‌تواند مأموری لباس شخصی باشد. این زنان نامی ندارند. کاری ندارند. قراری ندارند. مقصدی ندارند. اینان به تسخیر درآمده‌اند. کسی، نیرویی، خواهشی ایشان را به این سو و آن سو می‌کشاند: نیرویی از گذشته، تصویری از آینده. این زنان مأموریتی دارند که نمی‌دانند چه کسی در چه زمانی بر دوش‌شان نهاده است. رابطه‌ای هست میان اضطرار حال حاضرشان و خواهش نجات گذشته‌ای که گویا هنوز درست به یادش نمی‌آورند. برای آن‌که به یادش آورند باید هر روز و هر شب این حرکت را تکرار کنند. این زنان مأموریت دارند تاریخ انقلابی را بنویسند که تا امروز از طریق حذف و طرد صدا-حضور ایشان تحریر شده است. مأموریت دارند این تاریخ را از راه برجسته‌ساختن ترکی در پیکر روایت رسمی باز نویسند.

مأموریت دارند نیروی تحقیق‌نیافته‌ای مستتر در گذشته را آزاد کنند تا شاید سرانجام ... گذشته به این سان نیروی حقیقی خود را به کف می‌آورد. اینان مأموریت دارند «تاریخ حقیقی» انقلاب را بنویسند. بی‌آنکه خود بدانند می‌دانند که کار واقعی مورخ، به گفته اسکار وایلد، توصیف صحیح اتفاقی است که هرگز نیفتاده است و می‌دانند که چون «تاریخ حقیقی» را نمی‌توان از زاویه دید فاتحان نوشت و چون هدف تاریخ حقیقی «بیدار کردن مردگان و نجات مغلوبان» است این تاریخ به وجه اخباری نوشته نمی‌شود و از بیرون وقایع به آن‌ها نمی‌نگرد. این تاریخ از جنس به‌یادسپاری دوباره است و چه بسا به یادسپردن آنچه به یادش نمی‌آوریم. دختران و زنانی که این روزها بی‌حجاب در خیابان‌ها می‌گردند از راه گذشته‌ای نزدیک به گذشته‌ای دور پُل می‌زنند که در روایت فاتحان رنگی و وزنی ندارد. این زنان چونان ذره‌هایی در کوچه‌ها و خیابان‌ها و میدان‌های شهرها می‌چرخند و می‌چرخند، ذره‌هایی از توده‌ای که چهل و چهار سال پیش شکل گرفت و از هم پاشید و چشم به راه باز شکل گرفتن است، منتظر است تا وقتش برسد ... و شاید وقتش رسیده است. خیابان‌های پاییز چهارصد و یک محل رقص نیکاه و آیداهای عاشقی است که به‌یادسپاری دوباره زمستان پنجاه و هفت را زندگی می‌کنند. قرار تجمعی در پیش است. در تن این زنان شبحی خانه کرده است که هر بار نگاه‌شان به نگاه مردی می‌افتد که بی‌کلام تحسین‌شان می‌کند می‌پرسد، «هفده اسفند کجا بودی؟» و شاید باشند در میان‌شان جان‌های زیبای آزادی که می‌پرسند، «این هفده اسفند کجا خواهی بود؟» این داستان به‌یادسپاری دوباره نخستین حرکت انقلابی پس از پیروزی انقلاب پنجاه و هفت برای مقابله با وجه ارتجاعی-ضد انقلابی «انقلاب». زنانی که در نخستین هفده اسفند پس از انقلاب گرد آمدند به مقابله با منظومه شعاری برخواستند که بنا بود تمامی نهادهای «انقلابی» را «اسلامی» کنند. شعارهای ایشان حاوی تمام عناصر رهایی‌بخش غایب در شعارهای انقلاب ۵۷ بود: آزادی جهانی‌ست، نه شرقی نه غربی. از منظر نظام مستقر پس از انقلاب، شعار محوری «نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی» بود: نفی شرق، یعنی نفی تمام نیروهای چپ فعال در جریان انقلاب؛ نفی غرب، یعنی نفی تمام آزادی‌های غربی به نام جنگ با امپریالیسم. و جمهوری «اسلامی» یعنی نفی جمهوری به نام ارزش‌های مندرج در رساله‌های فقهی. این نفی سه‌گانه طردی بود که از راه ادغام صورت بست: ادغام چپ

از راه شعار آمریکاستیزی و ضدیت با سرمایه‌داری. زنانی که کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب گرد آمدند شعار مصادره‌کنندگان را از راه تکرار آن نفی کردند: «نه شرقی نه غربی» زنان اسفند ۵۷ نفی «نه شرقی نه غربی» اسلام‌گراها بود - آنچه نه شرقی است نه غربی نه «جمهوری اسلامی» که «آزادی» بود، آرمانی که در چنبره شعار «استقلال» و «حکومت اسلامی» گرفتار آمد و قربانی شد. دختران انقلاب شعار زنان اسفند ۵۷ را دوباره به یادها می‌سپارند، زنانی که در نخستین زمستان پیروزی از جای خالی حق زن در «بهار» آزادی دم زدند، کمتر از یک ماه پیش از برگزاری رفراندوم بهار ۵۸. این زنان نخستین انقلابیانی بودند که اعلام کردند «استبداد به هر شکل محکوم است». مترقی‌ترین شعار پس از پیروزی انقلاب از آن ایشان بود: «برابری، برابری، نه چادر و نه روسری»: به یادسپاری دوباره این حقیقت که در های و هوی پیروزی اصل «برابری» از یادها رفت. هنگامی که دانشجویان گیلان در هفته آخر مهر چهارصد و یک زیر باران بانگ برآوردند که «نه روسری نه توسری، آزادی و برابری» یکی از مهم‌ترین لحظه‌های تاریخ جمهوری اسلامی را از نو زنده ساختند. قرار تجمع زنان در هفته اسفند کاخ دادگستری بود اما وقتی گروه‌های «خودسر» هجوم آوردند تعدادی از زنان جلو دانشگاه تهران جمع شدند و سپس روانه میدان توپخانه شدند. زنان از همه قشری و مردان هم. شاهدان می‌گویند دانش‌آموزان هم حضور داشتند. زنانی باحجاب هم در کنار زنان بی‌حجاب شعار سردادند. نیروهای «خودسر» چند بار به تجمع حمله می‌کنند و شماری دیگر فریاد می‌زنند، «یا روسری یا توسری». شعار مشهور «ای زن به تو از فاطمه اینگونه خطاب است/ ارزنده‌ترین زینت زن حفظ حجاب است» در همین روز زاده می‌شود، شعاری که بعداً در صف‌های صبحگاهی مدرسه‌های دخترانه تکرار خواهد شد. دانشجویان گیلان شعار زیبای «برابری برابری، نه چادر و نه روسری» را به سه‌گانه ابدی «آزادی، برابری، برادری» انقلاب فرانسه پیوند زدند.

تجمع این زنان نخستین ضربه به پایه‌های ایدئولوژیکی نظامی بود که سعی داشت تمام انرژی انقلاب را صرف تأسیس دستگاهی «اسلامی» با قانون‌هایی برگرفته از فقه و فراگیرترین نمود آن حجاب اجباری کند. این فرایند در گرو حذف نظام‌مند شمایل زن بی‌حجاب انقلابی و برجسته‌ساختن تقابل زن طاغوتی غرب‌زده و زن باحجاب انقلابی بود. شاهدان می‌گویند، زنان در تجمع ابتدا

شعار مشخصی نداشتند. منتظر گروه‌های سازمان‌یافته بودند، مجاهدین خلق و فداییان خلق و حزب توده و ... زنان روسری‌ها درآوردند و بالای سر چرخاندند تا شاید ... اما هیچ کس از این نیروها و سازمان‌ها همراه‌شان نشد. در روزنامه‌کار و زنان نوشتند، «این زنان همه طرفدار بختیار بودند، ضد انقلاب بودند. لیبرال‌اند. حجاب در این جامعه مهم نیست. مسئله نیست.» نیمه‌اسفند این فکر مطرح شد که «زنان باید با حجاب بیرون بیایند نه اینکه خودشان را بزک کنند». تقابلهای ایدئولوژیکی در همین زمان پا گرفتند: زنان باحجاب در برابر زنان بزک‌کرده، زنان انقلابی در برابر زنان لیبرال. پس از انقلاب از نظر همه نیروها اصل بر حفظ وحدت بود و این در گرو سرکوب زنانی بود که خواستار آزادی پوشش بودند. نکته اینجا است که قانون شدن حجاب اجباری نزدیک به پنج سال طول می‌کشد: «کار در اداره‌ها ممنوع نیست اما زنان باید با حجاب اسلامی کار کنند. همه اداره‌های دولتی باید اسلامی باشند. ورود زنان بی‌حجاب به اداره‌های دولتی ممنوع». حاکمان به تقابل دیگری هم اشاره می‌کنند: «زنان می‌توانند به سر کار آیند اما نباید لخت بیایند». آری، خیابان‌ها هنوز از زنان بی‌حجاب خالی نشده است. زنان مخالف حجاب اجباری نخستین معترضان جمهوری اسلامی شدند و کمیته‌های انقلاب اسلامی نخستین واحدهای سرکوب نیروهای واپس‌زده انقلاب به نام انقلاب. اعتراض‌های زنان یک هفته ادامه می‌یابد تا اینکه طالقانی در مصاحبه با روزنامه اطلاعات می‌گوید «در مورد حجاب باید بگویم که اجباری در کار نیست».

• دو

اواخر اسفند واقعه دیگری هم روی داد که در روایت فاتحان آغاز شورش ناکام گروه‌های گُرد در بخش‌های سنی‌مذهب و سکولار کردستان بود. در گیر و دار شورش، لحظه مهم دیگری ضبط می‌شود. عکسی از عباس عطار: زن جوان گُردی رو در روی طالقانی ایستاده است. زن شالی به سر دارد که گُردها به آن «هوری» می‌گویند. طالقانی را از پشت می‌بینیم. او برای مذاکره با سران گُرد و پایان دادن به درگیری‌ها رفته است. نمی‌دانیم این زن جوان به روحانی انقلابی چه می‌گوید. می‌دانیم که طالقانی شهریور سال بعد از دنیا می‌رود. می‌دانیم که گُردها به شدت سرکوب می‌شوند. می‌دانیم که پس از مرگ او اندک‌اندک حجاب اجباری

هنجاری اجتماعی می‌شود. می‌دانیم که هنوز دو ماه از مرگ او نگذشته گروهی به سفارت آمریکا حمله می‌کنند و غائله گروگان‌گیری آغاز می‌شود. می‌دانیم که یک سال بعد از مرگ طالقانی جنگی آغاز می‌شود که هشت سال به درازا می‌کشد. می‌دانیم که در بحبوحه جنگ مجلس شورای «اسلامی» در سال ۱۳۶۲ قانون مجازات «اسلامی» را درباره حجاب به تصویب می‌رساند که به موجب آن هر زنی در معابر عمومی باید حجاب «اسلامی» را رعایت کند وگرنه ۷۲ ضربه شلاق می‌خورد. انگشت‌شمارند کسانی که در آن هنگامه به یاد دارند زنان در هفته اسفند ۵۷ فریاد زده بودند، «ما انقلاب نکردیم/ تا به عقب برگردیم». می‌دانیم که پس از پیروزی انقلاب ۵۷ دو «انقلاب» اسلامی در نظام نوپای دینی به وقوع می‌پیوندد، انقلاب اداری برای حذف زنان بی‌حجاب از فضای اداره‌ها و انقلاب فرهنگی برای پاکسازی استادان و دانشجویان غرب‌زده، یعنی حذف همه عناصر دگراندیش و چپ‌گرا و لیبرال، یعنی حذف زنان و دختران بی‌حجاب از فضای دانشگاه. و می‌دانیم که لابد تصادفی نیست که تصویب قانون حجاب اجباری و بازگشایی دانشگاه‌ها هر دو در سال ۶۲ محقق می‌شود. قاطبه روشنفکران می‌گویند، در اسفند ۵۷ صلاح ندیدند به حجاب اجباری اعتراض کنند چرا که اولویت‌شان نبود. حجاب اجباری اولویت ایشان نبود. چریک‌های فدایی اعلام کردند، «نمایندگان وابسته به انحصارهای امپریالیستی می‌کوشند تا با مخالفت با مسئله حجاب خود را طرفدار آزادی، بخوان بی‌بند و باری زنان، قلمداد کنند» و یکی از اعضای جبهه ملی از بزرگ‌کردن مسئله حقوق زن در اسلام انتقاد کرد و آن را منشأ تفرقه میان نیروهای انقلابی خواند: «می‌خواهند زن ایرانی عروس فرنگی باشد». مسئله حجاب در اولویت نبود چون زنان زحمتکش، چه با روسری چه بی روسری، قربانی تبعیض و ستم بودند و زنان «غیر» زحمتکش هم می‌توانستند با کمی از خودگذشتگی برای مبارزه با امپریالیسم «هزینه برسرکردن یک روسری ناقابل» را بپردازند. از فردای هفته اسفند ۵۷ ایران در یک وضعیت اضطراری بر ساخته دائمی قرار گرفت که در آن مسئله حجاب به هیچ روی نمی‌توانست اولویت داشته باشد.

در هفته اول آذر فیلمی پنجاه و سه ثانیه‌ای در فضای مجازی منتشر می‌شود. در پارکی خلوت مردی تنها نیمرخ ایستاده و رو به طرف دوربین گردانده. در نگاهش آثار تعجب و انتظار هست. نامش حمید پورآذری. پنجاه و چهار ساله. کارگردان تئاتر. بالاپوشش سیاه. دمی بعد شخصی از سمت راست تصویر وارد قاب می‌شود. موهایش کوتاه. لباسش تیره. درست وسط قاب می‌ایستد. رو به دوربین. زن لاغری با چهره‌ای انگار دردکشیده و بی‌حالت زل می‌زند به دوربین. زنی چهل و دوساله. سهیلا گلستانی. بازیگر سینما. در عمق تصویر گره‌ای از پله‌ها بالا می‌رود و از نظر پنهان می‌گردد. دمی بعد گروهی مرد و زن جوان به ایشان می‌پیوندند. جملگی تیره‌پوش. نه زن جوان و پنج مرد جوان. چاق و لاغر. دخترها جملگی بی‌حجاب. یکی موهای سر را تراشیده. دیگری گیسوان افشان. یکی موهای سر را سرخ کرده. دختر سرخ‌موی در انتهای فیلم دست‌ها را در جیب کت فرو می‌برد. صدای کلاغ‌ها می‌آید. جملگی به دوربین نگاه می‌کنند. هر شانزده نفر. آذر ماه است. در نگاه‌شان سوگ هست و خشم هست و تردید و اندوه و یأس ... و البته سؤالی: تا حالا کجا بودی؟ هفده اسفند کجا بودی؟ هفده اسفند کجا بودی؟ این تصویر تکثیر می‌شود. زنانی که این پاییز در خیابان‌های شهرها بی‌حجاب می‌گردند دختران انقلاب‌اند، وارثان زنانی که در هفده اسفند در برابر نیروهای مرتجع مصادره‌کننده انقلاب ایستادند. می‌گویند، بودجه گشت ارشاد در سال ۱۴۰۱ معادل هزار میلیارد تومان بوده است، معادل دو و نیم برابر بودجه اورژانس کشور، دو برابر بودجه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و یک و نیم برابر بودجه دانشگاه صنعتی شریف. می‌گویند بساط گشت ارشاد جمع شده است. می‌گویند شمار زنان بی‌حجاب زیاد شده است. اضطراب حال حاضر به نجات گذشته پیوند خورده است. دختران و زنانی که این پاییز در خیابان‌های شهرها بی‌حجاب پرسه می‌زنند در کار تحریر دوباره تاریخ‌اند، در کار توصیف صحیح انقلابی که هرگز رخ نداده است، در کار تمرین قیامی که در آن هر انسان آزاده‌ای خواهر و برادر ایشان است. ماشین سرکوب هم‌چنان راه‌های مختلف را می‌آزماید: انکار و تحقیر و تهدید. خون ژینا

در رگ تمام زنان و دختران انقلاب می‌جوشد. خنده‌های نیکا در هوا پر می‌کشد تا در هر لبِ تشنه‌ی آزادی خانه کند. هفده اسفند
پنجاه و هفت لحظه‌ی آغاز انقلابی است که چشم به راه رخ دادن است.